بسم الله الرحمن الرحیم

بحث در مقدمات حکمت است، اصل این بحث و ریشه ی این بحث این است که علما، اصولیین برخورد کرده اند به یک عده از خطابات که ظاهر آن خطابات سریان و شیوع است، و از طرف دیگر هم دیده اند که اینها بالوضع نیست، کلامی است که مشتمل بر نکره است، نکره گفته اند وضع نشده است برای عموم، برای سریان، کلامی است که مشتمل بر اسم جنس است مثلا، به بعضی از قدیمی ها نسبت داده اند که اسم جنس نکره وضع شده است برای طبیعت شایعه، دیدند این هم که نادرست است، شیوع جزء موضوع له نیست، آن اداة عموم است که برای شیوع وضع شده اند، حتی نکره ی در سیاق نفی از اداة عموم نیست، اسماء اجنانس و هکذا موارد دیگر از این خطابات، از این جمل، سریان استفاده میشود، وضعی هم در کار نیست.

قرینه ی خاصه هم که در هر موردی یک قرینه ی خاصه ای داشته باشیم بر عموم بر اطلاق بر شیوع، این هم که قطعا منتفی است، این است که در فکر افتادند که منشأ این سریان را پیدا بکنند، سریان هست، وضع نیست، قرینه ی خاصه نیست، گفته اند پس چیست؟ آمدند این را تحلیل کردند گفتند که: عموم و سریان که استفاده میشود، به خاطر یک قرینه ی عامه ای است که همه جا این قرینه هست، عامه است، آن قرینه ی عامه را بحث کرده اند، اسم آن قرینه ی عامه را گذاشتند مقدمات حکمت.

مقدمات حکمت، مقدماتی است که وقتی به هم ضمیمه میشود، برای کلام متکلم اطلاق منعقد میشود، حالا چرا میگویند مقدمات حکمت؟ سیظهر که چرا به اینها میگویند مقدمات حکمت.

ریشه ی بحث مقدمات حکمت اینجا است که سریان هست، اداة عموم نیست، قرائن خاصه نیست، پس باید یک قرینه ی دیگری باشد، قرینه ی عامه ای باشد، آن قرینه ی عامه را گفته اند مقدمات حکمت.

آن وقت اختلاف شده است که آن مقدمات حکمت چندتا هستند؟ تقریبش چگونه است؟ مرحوم آخوند – که دیگر میدانید ما متن بحثمان کلام مرحوم آخوند است، قرآن الاصول، بعد میرویم سراغ روایات و کلمات دیگران - ، مرحوم آخونده فرموده است که مقدمات حکمت سه تا است، که اگر این سه مقدمه در کلام متکلمی محقق شد، کشف میکنیم که مدلول کلام، مراد متکلم طبیعت شایعه است، اطلاق است، حکم سریان دارد نسبت به همه ی افراد.

و آن مقدمات ثلاثه عبارتند از:

اول اینکه مولی در مقام بیان تمام مرادش باشد، نه اینکه بخواهد في الجملة مرادش را بیان کند، نه، تمامش را میخواهد بیان کند. در مقابل اهمال و اجمال متکلمی که مهمل است، در مقام اهمال است، کار به خصوصیات ندارد، اصل حکم را میخواهد بیان بکند، مثل اینکه مرحوم آخوند ادعا دارد – خیلی ها ادعا دارند – خطابات قرآنیة در مقام اهمال است، اقیموا الصلاة میگوید: نماز را برپا بدارید، اما آن نماز خصوصیاتش چیست؟ در مقام بیان نیست. پدری به فرزندش درباره ی رفقایش و دعوتی و اینها میگوید عیب ندارد حالا، میخواهی رفقایت را دعوت کنی، دعوت کن، حالا بعد بقیه ی خصوصیات را صحبت میکنیم، اصل دعوت کردن را بیان کرد، خودش اصلا میگوید، میگوید: بعدا میگویم حالا چه کسانی باشند و چه کسانی نباشند، نسبت به خصوصیات مهمل است، اهمال دارد.

همینجور است دیگر، قوانین عقلایی هم همینجور است، یک وقت اصل قانون را تشریع میکنند، تصویب شد اصل قانون، اما تبصره هایش همان خصوصیات است، بعدا درباره اش صحبت میکنیم...

مولی در مقام بیان تمام مراد نیست، فی الجملة مرادش را بیان می کند، اصل نماز واجب است، این فی الجمله را بیان میکند، اما چجور نمازی؟ با چه خصوصیاتی؟ هر نمازی؟ نه، فعلا در مقام بیان نیست، در مقام اهمال است. یکی از مقامات سخنوری همین است، خصوصاً در نظام عبد و مولی، چه بسا مولی اصل را بیان می کند، خصوصیات را موکول به بعد می کند.

یا اجمال گویی، فرق بین اهمال و اجمال، اهمال آن را مهمل می کند رهایش میکند، کاری ندارد، اجمال نه، اصلا مجملش می کند در مقام این است که اصلا بسط صحبت کردن غرض است، مجمل سخن گفتن غرضش است. یک مستمعی دارد که اهل نیست، در میان مستمعین نا اهل موجود است، نمی خواهد او بفهمد، کلام را می پیچاند، امروزی ها میگویند می پیچاند، مجملش میکند، میگوید حالا یک عده ای شان را دعوت کند، آن عده را معیّن نمی کند، غرض دارد در مجمل گفتن که عیبی هم ندارد، شارع حکیم است، ممکن است گاهی مجمل غرضش باشد، پس مقدمه ی اولی این است که میخواهد تمام غرضش را بیان کند.

حالا از کجا بفهمیم؟ آن داستان اثبات است سیأتی، فعلا مقام ثبوت است.

مقدمه ی اولی: أن یکون المتکلم في مقام بیان، اظهار تمام مرادش، نمیخواهد مقداری از مراد را بیان بکند، حالا در ثوب احتمال یا در لباس اجمال.

مقدمه ی ثانیه: این است که قرینه ای بر تعیین نیاورد، قید نیاورد، بگوید: اعتق رقبةً، قید نیاورد، خب اگر قید آورد پر واضح است دیگر اطلاق منعقد نمیشود. قرینه ی معینه نیاورد.

مرحوم آخوند در بحث عام و خاص گفت که - در استثنای متعقب جمل و در جای دیگر - ، گفت ما یحتمل للقرینیة مانع از انعقاد عموم است، خب بطریق اولی ما یصلح للقرینیة مانع از اطلاق هم هست، پس خوب بود مرحوم آخوند میفرمود مقدمه ی ثانیه این است که در کلام قرینه ای یا ما یصلح للقرینیة برای مقید وجود نداشته باشد. ما یصلح هم بود اطلاق منعقد نمی شود.

شاید مرحوم آخوند این مایصلح را نیاورده است، شاید این را در شکم اجمال داخلش کرده است، گفته اگر ما یصلح للقرینیة می آورد، پس این در مقدمه ی اول منتفی است، پس در مقام بیان تمام مراد نیست، این در مقام اجمال گویی است مثلا.

ولی حالا این لئلّا... ولی بهتر باز هم این بود که توضیح بدهد، میرسیم در تقریب های دیگر، این نکته خواهد آمد، برای انعقاد اطلاق، ما نیاز داریم نه قرینه ای در کلام باشد، نه ما یصلح للقرینیة، اگر قرینه بود یا یصلح للقرینیة بود، اطلاق منتفی است.

و مقدمه ی ثالثه فرموده است که: قدر متیقن در مقام تخاطب هم نباشد، لاخارجاً، قدر متیقن را تقسیم کرده است مرحوم آخوند، همه تقسیم می کنند به دو قسم: قدر متیقن در مقام تخاطب، قدر متیقن در خارج.

قدر متیقن در مقام تخاطب یعنی؛ وقتی صحبت میکنند آن حصّه ای در ذهن طرفین موجود است. حصّه ای در مقابل طبیعت مطلقه حصّه موجود است. مثلا درباره ی دم صحبت می کنند که دم مانع از نماز است، وقتی دم را صحبت می کنند، قدر متیقن دمی که صحبت می کنند، همین دم های متعارف است، دم های مثلا انسان و حیوانی که خون جهنده دارد، در ذهن دم پشه نیست، مورد سوال اینجا قدر متیقن دارد. یا مثلا سوال میکند از صلاة فی جلد ثعلب، الان در ذهنش چیست؟ آن چیزی که متیقن است بین این دوتا، بین متکلم و سابق، در ذهن این دوتا هست کدام است؟ آن که یقینی است، مورد سوال است، مورد جواب است، این است که مثلا پوست حیوان لایؤکل لحمه مثل همین، حالا ثعلب خصوصیت ندارد. وقتی میگویند نماز بخوانم در جلد ثعلب، ثعلب مثال است در سوال، یعنی مالایؤکل لحمه که مثل ثعلب باشد، حالا ثعلب نه ذئب باشد، اسد باشد، اما مالایؤکل لحمه که مثل ماهی فلس ندار باشد، این در ذهن حاضر نیست.

سؤال از متعارف است، وقتی می گویند حیوان مالایؤکل لحمه، سمک را مثلا شامل نمیشود، قدر متیقن آن غیر سمک است، قدر متیقن در مقام تخاطب، همانی که در زمانی که صحبت میکردند، یقیناً آن در ذهن حضور داشت، مابقی اش مشکوک است که در ذهن حضور دارد یا ندارد. این معنای قدر متیقن در مقام تخاطب است. میگوید اینقدر در ذهن سائل بود، این یقینی است، اما در ذهنش سعه باشد نه، شک داریم.

در مقابل قدر متیقن خارجی، قدر متیقن خارج ربطی به ذهن ندارد، به ادراک ندارد، با غفلت هم سازگاری دارد، اگر گفت: اکرم العالم، آنی که به ذهن می آید از عالم، یعنی آنی که علمیتی دارد، عالم است، بهش عالم عرفا گفته می شود، اما عادل باشد، این وجهی ندارد که متیقن باشد وقت صحبت کردن، ولو خارجاً، در خارج ببینیم به مناسب حکم موضوع اکرام مناسبتش با عدالت بیشتر است، قدر متیقن از وجوب اکرام برای عادل ها است، قدر متیقن خارجی را که تعریف میکنند، اینجور میگویند: اگر بنا بود حصه را واجب بکند، این حصه را واجب می کرد. اگر احتمالش نیست که وجوب اکرام برای خصوص فاسق ها باشد، اگر بنا بود حصه واجب شود نه مطلق، آن حصه عالم عادل است.

به مناسبات موضوع ها باز همین اگر میگفت: اهن العلماء، برعکس میشود، قدر متیقن خارجی ای که به ما گفته است اهانت کن، فاسق هایش است، قدر متیقن خارجی این مربوط میشود به مناسبات حکم موضوع، دیگر دقت هایی در ملاکات، در اغراض مولی ربطی به ذهن من ندارد که در ذهن من این مقدار حاضر بود، نه اصلا ممکن است وقتی گفت: اکرم العالم، اصلا در ذهنش نبود عادل و فاسق و سید و عامّ و... نه، گفت اکرم العالم.

همینجا اگر ما درباره ی عدالت صحبت میکردیم بایکدیگر، تقوا صحبت میکردیم که خلقت برای این است که مثلا بندگی خدا بشود، چقدر آدم های بدی هستند اینهایی که کفران نعمت میکنند، عصیان میکنند، درباره ی عدالت اگر داشتیم صحبت میکردیم، از دهن علما گفت، پس علما را اکرام کن، قدر متیقن مقام تخاطب عدول هستند، چون الان همان عالم های عادل در ذهن من حاضرند.

مرحوم آخوند فرموده است: مقدمه ی ثالثه این است که قدر متیقن در مقام تخاطب نباشد، لا خارجاً، قدر متیقن خارجی مضر نیست، ضرری به اطلاق ندارد، آن تأثیری در مدلول ندارد، یک امر خارجی است، مناسبات حکم موضوع است، با دقت غالباً به دست می آید، حضور ذهن نداریم نسبت به او که موجب صلب اطلاق بشود، موجب بشود که اطلاق به ذهن من نیاید، نه آن ربطی به کلام ندارد.

حاصل الکلام: قدر متیقن خارجی مؤثر در ظهور کلام نیست، ربطی به خود کلام ندارد. آن مربوط به ملاکات و مناسبات حکم موضوع و اینها میشود...

مرحوم آخوند فرموده است: اگر مولی در مقام بیان تمام مرادش بود، یک، قرینه ای بر حصه، بر تقیید نیاورد، دو، قدر متیقن در مقام تخاطب نبود، سه، اگر این سه تا محقق شد؛ ینعقد للکلام اطلاقٌ، اگر این سه تا مقدمه تمام شد، می توانیم بگوییم مراد مولی مطلق است، چرا؟ چون: اگر مرادش مطلق نباشد – با انعقاد این سه مقدمه – اگر مرادش مقید باشد، مطلق نباشد – با اینکه در مقام بیان تمام مراد است، با اینکه قرینه نیاورده است، با اینکه قدر متیقن نیست – اگر با این سه تا صفت مرادش مطلق نباشد، مرادش مقید باشد، این بر خلاف حکمت حرکت کرده است، این در غرضش نقض غرض کرده است.

اگر در مقام اهمال بود، مرادش مقید باشد، نقض غرض نیست، میگوید من که نمیخواستم همه را بگویم که، مردم نمیگویند خلاف حکمت حرکت کرده است، نه، حکیمی است در مقام اهمال است، در مقام اجمال است، اطلاق را اراده نکرده است، این خلاف حکمت نیست. اگر قرینه بیاورد مقید را اراده کند، این هم که پر واضح است خلاف حکمت نیست.

اگر قدر متیقن هم در مقام باشد، مقید را اراده کند، بگوید من مقصودم از اینکه گفتم: لاتصلی فی ما لایؤکل لحمه، خصوص حیوانات برّی بود، بحری نبود، میگوییم خلاف حکمت نگفته است، از او سوال کنیم چرا نگفتی؟ میگوید: خب، معلوم بود دیگر ما درباره ی او داشتیم صحبت می کردیم. این خلاف حکمت نیست.

ولی اگر این سه تا مقدمه – دریابید چه میگوید مرحوم آخوند، احساسش بکنید – مرحوم آخوند میگوید: هر کدام از این 3 مقدمه منتفی شد، اراده نکردن مطلق، خلاف حکمت نیست، ولی اگر هر سه مقدمه محقق شد، باز هم مطلق را اراده نکند، باز هم مقید را اراده کند، این نقض غرض است، این خلاف حکمت است، این است که به اینها میگویند مقدمات حکمت.

مقدمات حکمت به ضمیمه ی حکیم بودن مولی است، حکیم حالا لازم نیست آن حکیمی که میگوییم مثلا، همین یک عقل درست و حسابی را میگوییم حکیم دیگر، همینکه عقل درست و حسابی داشته باشد، سه تا مقدمه منعقد شده باشد، با عقل درست و حسابی نمیشود دیگر مطلق را اراده نکرده باشد، مقید را اراده کرده باشد، مردم میگویند: بابا تو عقلت کجا رفته؟ اینطور صحبت میکنند. به حکمت مستند نمی کنند، میگویند عقلت کجا رفته؟ در مقام بیان تمام مراد بودی، قرینه هم نیاوردی، قدر متیقن هم نبود، باز هم میگویی مرادم مقید است، میگویند عقلت کجا رفته؟

مقدمات حکمت به این معنا است، نه حکمتی که نمیدانم فکر میکنی مختص به خدا و پیغمبر و آدم های فرهیخته است، نه، یعنی یک آدم درست و حسابی حرف میزند، تکلم می کند، در این جامعه با این مردم صحبت می کند، اگر این سه مقدمه منعقد شد، اینها کاشف از این است که – به گردنش میگذارند – میگویند: باید مرادت مطلق باشد، چون تو یک عاقلی هستی، عاقل باید آنچه را مطابق عقل است اراده کرده باشد.

مرحوم آخوند در ادامه ی کلامش در قدر متیقن فرموده است که: اگر این سه مقدمه تمام شد، میفهمیم طبیعت مراد است، میفهمیم اطلاق مراد است، نسبت به مقدمه ی ثالثه یک تزلزلی دارد، میگوید اگر قدر متیقن در مقام تخاطب بود، میفهمیم که همان قدر متیقن تمام الغرض است، لا أنّه تمام الغرض.

پدوتا مرحله درست میکند، اگر قدر متیقن در مقام بود، مولی در مقام بیان باشد، قرینه نیاورده است، ولی قدر متیقن دارد، مقدمه ی سوم منتفی است، اگر قدر متیقن در مقام بود، معلوم میشود که همان قدر متیقن تمام الغرضش است، چون اگر قدر متیقن تمام غرضش نباشد، برعکس اینجا اخلال کرده است به حکمت، لاخل بغرضش، لا أنّ قدر المتیقن تمام الغرض، فرقی این دوتا چیست؟ فرقشان حمل شایع و حمل اولی است.

قدر متیقن در مقام تخاطب موجود باشد، ما میفهمیم که همان قدر متیقن تمام الغرض است، این به حمل شایع تمام الغرض است، به حمل اولی بگوید که: همین تمام غرض من است، قدر المتیقن تمام غرضی، این میشود إنّه تمام الغرض، قدر المتیقن تمام الغرض، یا و إنّه تمام الغرض.

گاهی هم ممکن است در مقام سخن گفتن همینجور صحبت بکند، بگوید که: تمام غرض من قدر متیقن در مقام تخاطب بود، ولی اضافه هم کرد، گفت ببین، همین قدر متیقن تمام ملاک من است بقیه هیچ فایده ای ندارد. این خودش گفته است اعلام کرده است: إنّه تمام الغرض، بیان زاید آورده است.

سوال:

دو جور مردم صحبت می کنند، یک وقت میگوید بابا همینقدر داشتیم درباره ی علمای متقی و تقوا و اینها داشتیم صحبت می کردیم، بعد گفتیم فاکرم العالم، قدر متیقن در مقام تخاطب همان عادل ها هستند، همان علمای متقی است.

سوال:

نه، قدر متیقن در مقام تخاطب کاشف است، که همان تمام الغرض است، یکدفعه هم نه اضافه میگوید خودش.

سوال:

همین دیگر، آخوند همین را میخواهد بگوید، آخوند میگوید وجود قدر متیقن در مقام تخاطب کاشف است از اینکه آن قدر متیقن تمام غرض است، لا إنّه تمام الغرض، وصف تمامیت بیان زایدی میخواهد، اگر وصف تمامیت را خواسته باشد بیان کند، میگوید البته مقصود من فقط عادل است فقط متقی است.

سوال:

تمامیت را بیان نمیکند که قدر متیقن تمام الافراد است، این یک بیان اضافه ای میخواهد، اینکه قدر متیقن تمام الغرض است، بله دیگر وقتی مولی که در مقام بیان هست، قدر متیقن هم که دارد، میگوید همینکه مولی در مقام بیان تمام الغرض است، قدر متیقن در مقام تخاطب هم دارد، قید هم نمی آورد، خود همین کاشف است که همان متیقن تمام هدف من است.

اما اینکه گفته باشد، وهو تمام الغرض، میگوید: نه، مولی در مقام بیان هست، قرینه ام نیاورده است، قدر متیقن در مقام تخاطب است، این کافی نیست که بگوید به من اظهار کرده باشد، تمام غرض من این است و آنها غرض من نیستند.

سوال:

نه، میگوید ما به این نمیرسیم. در هامش آمده گفته: نه، این هم نادرست است، ممکن است ما بگوییم که... بله، در هامش آمده گفته که: ما در متن گفتیم فافهم، اشاره به این نکته است که: نه، تمامیت غرض هم ابراز شده است با این بیان، در هامش: - میگویم، یک خورده ای گیر داشته است – آمده گفته همینکه مولی در مقام بیان باشد، قرینه ای نیاورد، قدر متیقن در مقام تخاطب باشد. خود همین کافی است که ابراز کرده است قدر متیقن تمام غرض من است، و إنّه تمام الغرض، منتهی باز دوباره مجملش کرده است، گفته است فی قبال الاهمال و الاجمال المطلقین، سه مرحله مرحوم آخوند طبق هامش درست کرده است، یک مرحله این است که در مقام اهمال است، در مقام اجمال است، هیچ اطلاق منعقد نمیشود. یک مرحله این است که این اهمال و اجمال مطلقین است. یک مرحله این است که مولی در مقام اهمال و اجمال مرادش نیست، تمام مرادش را میخواهد بیان کند، اما نسبت به غیر مرادش، نسبت به مرادش در مقام بیان است، نسبت به غیر مرادش در مقام بیان نیست. اسم این را گذاشته است اهمال لا مطلق، اهمال فی الجملة.

یک قسم هم این است که: در مقام بیان تمام مرادش است، علاوه در مقام بیان این هم هست، این بقیه هم مراد من نیست، آنها را میگوید مراد من نیست، آنها را هم کار دارد، اسم این را گذاشته است: در مقام بیان مطلق، هم میخواهد بگوید تمام المراد است، و هم علاوه میخواهد بگوید آنها مراد من نیست.

سوال:

در هامش میخواهد این را اضافه بکند که میگوید که: اگر مولی در مقام بیان تمام مرادش بود، و قدر متیقن در مقام تخاطب داشتیم، همین کافی است که به شما اعلام کرده است، همین متیقن تمام المراد است.

سوال:

خب، این را ملاحظه بفرمایید دیگر روز اول توی پیچ نیافتید، بله هامش چه چیزی میخواهد بیان بکند؟ که ظاهراً مرحوم آقای بروجردی هامش را ندیده است، آمده است به آخوند اشکال کرده است.

فردا تتمه ی کلام فرمایش مرحوم آخوند و بعدش هم دیگر روش ما همین است، مرحوم آخوند را بیان کنیم، بعد هم آنهایی که معلّق هستند مثل مرحوم نایینی، اصلش مرحوم نایینی است که معلق بر مرحوم آخوند است و مرحوم آقای خویی، اگر هم مثلا نقطه ی اضافه ای دیگران داشتند، آنها را هم اضافه میکنیم فردا ان شاء الله.

تتمه:

ولی اینکه ما سه تا حالت داریم در خارج، حق با مرحوم آخوند است، یک وقت ما در مقام اهمال اجمال مطلق هستیم ولی خب قدر متیقن مراد ما هست، یقینی است، اما تمام المراد ما هست؟ نه، اگر مقدمه ی اولی منتفی بشود، قدر متیقن مراد است ولی تمام المراد، شک داریم دیگر.

سوال:

این اولی است، اما اگر نه، در مقام بیان تمام المراد بود، قدر متیقن وجود داشت، مرحوم آخوند ادعا دارد که، همینکه قدر متیقن در مقام تخاطب هست – در متن ها – کاشف از این است که این تمام المرادش است، تمام المرادش همین علمای متقی است، چرا؟ چون قدر متیقن بود دیگر، چون قدر متیقن این است اگر تمام مرادش این نبود - در مقام بیان تمام مراد هم هست - می گفت دیگر، اینکه قرینه نمی آورد، معلوم میشود تمام المرادش این است، همین قدر متیقن تمام المراد است.

نه به وصف تمامیت، تمامیت مراد را به ما نرسانده است، ولی باز هم میدانیم این تمام المرادش است، این حمل شایع است، این تمام المرادش همین است، چون در مقام بیان تمام المراد بود، قدر متیقن موجود است، اگر این تمام المرادش نباشد، اخلّ است به غرضش، میگویم: آقا شما در مقام بیان تمام المراد بودی، قدر متیقن هم هست، اینجا اگر تمام المراد نبود باید بگویی که بقیه هم مراد من هست، باید آنها را ملحق کنی.

سوال:

تمام المراد معنایش همین است، نفی ما عدا است. تمام مرادش این است، فساق مرادش نیستند، این در متن میگوید، نه اینکه در مقام بیان تمام مراد بود، قدر متیقن در مقام تخاطب بود، این کاشف است برای اینکه گفته باشد: هذا تمام مرادی، تمام المراد هست، و اما اینکه حکم کرده باشد: إنّه تمام المراد که حمل اولی است، میگوید این استفاده نمی شود.

سوال:

نه، میگویم در متن این را میگوید، نه، فافهم اشاره است به اینکه نه اضافه میکند، در هامش آمده ضیقش کرده است، گفته است: نه، اگر در مقام بیان تمام المراد بود، و قدر متیقن در مقام تخاطب بود، قرینه ای دیگری نیاورد که آن بقیه مراد من است یا نه، قرینه ای نیاورد همین کافی است که به ما فهمانده است: إنّه تمام المراد.